

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان جهادی

حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان

ما ببینید ایده‌های فراوانی داریم که منحصر به فرد است. چه در زمینه‌ی مسائل سیاسی، شعار نه شرقی نه غربی، شعار مستکبر ستیزی، شعار مستضعف‌گرایی در سطح جهان اینها، اینها ایده‌های منحصر به فرد سیاسی است؛ اینها را ارائه بدهید. شعار فلسطین، شعار مردم افریقا، شعار مبارزه‌ی با آپارتاید و تبعیض نژادی در هر جای دنیا و و؛ اینها شعارهای انقلاب، شعارهای منحصر به فرد ماست. کس دیگری اینها را ندارد، مدعی چرا، اما به عنوان یک انقلاب، به عنوان یک نظام، به عنوان مجموعه جهت‌گیری. یا بعضی از ایده‌های منحصر به فرد در درون بنای جامعه بر مبنای ارزش‌های الهی، این یک چیزی مخصوص ماست، این در هیچ جای دنیا وجود ندارد. حتی ارزش‌های الهی را گاهی دارند، اسمش را می‌گذارند ارزش‌های انسانی، انسان‌گرائی مثلاً، جمع‌گرائی. اما ارزش‌ها گاهی ارزش‌های خدایی است. اما جامعه‌ای بر مبنای ارزش الهی وجود ندارد در دنیا؛ این جزو خصوصیات ماست، این جزو پیام‌های اصلی شعر ماست. مردم‌گرائی توی جامعه ما هیچ جای دنیا نظیر ندارد. توی جوامع انقلابی فلان اصلاً، پیدا نمی‌کنید شما. مسوولینش، مردمش، قشرهایش، اختلاف قشرها با همدیگر، عدم تمایز بین قشرهای گوناگون، اینها جزو خصوصیات انقلاب ماست. رهبری الهی و معنوی، رهبری عرفانی - که فرمانده کل قوا یک عارف است - این اصلاً شما در تاریخ همچنین چیز امروز که هیچ، در تاریخ سراغ دارید؟ عرفا را شما کجا پیدا می‌کردید همیشه؟ توی خانقاه‌ها، توی مسجدها، توی خلوت‌ها، در حال گریه‌ها، اما یک عارفی که همان گریه نیمه شب را دارد، همان ریاضت دادن به تن خودش را دارد، همان جذبه‌های معنوی را دارد، همان اتصالات و الهامات غیبی را دارد، آن وقت فرمانده کل قوا هم هست. نیروها را بسیج می‌کند برای جنگ صلح فلان، این چیزهای منحصر به فرد ماست.

مقام معظم رهبری - ۶۵/۱۰/۲۷



عرفان جهادی

سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین قاسمیان در

اردوی جهادی نوروز ۸۸

تهیه و تنظیم: کمیته فرهنگی

چاپ اول: محرم الحرام ۱۴۳۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تلفن: ۰۲۱-۲۲۵۸۵۳۸۲

www.jahadi.ir info@jahadi.ir

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين^۱
خیلی خوشحالم که در جمع شما جهادگران عزیز حضور پیدا کردم. سعی می‌کنم بحث حتی المقدور
کوتاه باشد، اگر دوستان هم سؤال خاصی داشتند در انتها در خدمتتان هستم.
صحبت کردن برای کسانی که سالیانی جهادی رفته‌اند و در این مسافرت‌ها بودند کمی سخت است.
نمی‌دانم صحبت کردن راجع به اصول و مبانی جهادی چه قدر جا دارد ولی باز هم از زاویه‌ای جدید
این جریان را با همدیگر نگاه می‌کنیم. چون که برای خود من بحث جهادی و این شکل مسافرت‌هایی
که گاه به گاه پیش می‌آید مثل یک شاقول گذاری است، مانند دیواری که هر سه، چهار رچی که بالا
می‌رود باید شاقول بگذارند و دقت کنند ببینند به کجا رفته، لذا خوب است که یک بار دیگر ببینیم که
چه کار می‌کنیم، برای چه کسانی کار می‌کنیم و آن نیت‌هایی را که اساساً برای آن زندگی می‌کنیم
یک بار دیگر بازکاوی کنیم.

شاید بارها این نکته را شنیده‌اید که در دین ما ارزش کارها به نیت است. شاید این یکی از افتراقات
دین ما با دیگر ادیان باشد. ما خیلی به نیت کار توجه می‌کنیم و بقیه ادیان به انجام کار. نیت برای ما
حکم ضریب عمل را دارد. یعنی هر چه قدر هم که عمل عمل بزرگی باشد، اگر نیت آن نیت کوچکی
باشد و نیت، نیت صفری باشد در عمل ضرب می‌شود و اثری از آن نمی‌ماند.

خداوند در قرآن در مورد بعضی می‌فرماید که در قلب‌شان هیچی نیست «أَفَنَدَّبْتَهُمْ هَوَاءً» یعنی اصلاً

(۱) این سخنرانی در اردوی جهادی نوروز ۸۸ - منطقه بشاگرد ایراد شده است.

قلبشان هیچی ندارد، اصلاً هیچی نیستند، هواء همان هواست یعنی هیچی. خوب این افرادی که هیچی نیستند و می‌خواهند این هیچی را ضریب اعمالشان بکنند به هیچی هم نمی‌رسند و آن طرف هم که می‌روند می‌بینند که هیچی نیست. مفاهیمی مانند احباط و بطلان عمل که در دین ما جایگاه قابل تأملی دارند در بقیه ادیان یا اصلاً جایگاهی ندارد یا از چنین جایگاهی برخوردار نیستند. قرآن راجع به عمل یک عده می‌گوید «حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ»^۳ یعنی اعمالشان پوچ است. چون یک راه دیگر، یک نیت دیگر را در سر می‌پرورانند و برای نیت‌های خودشان حرکت می‌کنند لذا این حرکت، حرکتی است که به هیچ دردی نمی‌خورد. بارها و بارها این داستان حضرت امام حسین^(ع) را شنیده‌اید، چون برای خود من خیلی آموزنده است و فکر می‌کنم برای دیگران هم آموزنده باشد تکرار می‌کنم. ماجرای امام حسین^(ع) با عبدالله ابن خُرْجُعی، که در مسیر کربلا حضرت می‌خواستند او را همراه خود کنند. آخر کار هم همراه امام نمی‌شود. در برخوردی که با امام داشته می‌گوید من اسب دارم، اسب‌هایم را می‌دهم، که امام می‌فرماید من اسب تو را نمی‌خواهم من خود تو را می‌خواستم. چه کسی از تو اسب خواست. «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»^۴ ما اصلاً کسی نیستیم که بخواهیم یک گمراه را بازوی خودمان قرار دهیم. به هر جهت آن چیزی که در این بین از اهمیت برخوردار است همان نیت عمل است، مطلب خیلی خیلی مهم و اساسی است که به عنوان ضریب عمل باید به آن توجه کرد. در تمام اعمال و به‌طور خاص جهادی.

ببینید من یک انتقادی کردم به جایی که مراسم هفته شهدا برگزار کرده بود. در این برنامه تصویری از آرش کمانگیر درست کرده بودند و شهدا شده بودند آرش کمانگیری که مرز ایران و توران را می‌خواستند با تیر خودشان تعیین کنند. به ما گفتند که برنامه‌ها چه‌طور بود؟ گفتم خیلی زحمت کشیده بودید ولی شهدای ما آرش کمانگیر نبودند، خیلی با آرش کمانگیر فرق داشتند. شهدای ما را قرآن این‌گونه وصف می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ»^۵ خدا جان آنها را می‌خرد، این که شهدا برای وطن کار کردند یا کار نکردند، خود قرآن و خود حالات این بچه‌های رزمنده تعیین کننده است که چقدر برای وطن کار کردند. وطن مفهومی نیست که مؤمن جان خود را با آن مقایسه بکند، ارزش جان مؤمن آن قدر زیاد است که جز خدا خریدار ندارد. فلذاست که شهدای ما شب‌های عملیات شاهنامه نمی‌خواندند، زیارت عاشورا می‌خواندند، برای اسلام کشته می‌شدند و

۳) سوره مبارکه آل عمران/آیه ۳۲

۴) سوره مبارکه کهف/آیه ۵۱

۵) سوره مبارکه توبه/آیه ۱۱۱

کشتگان وطن نبودند. نمی‌خواهم بگویم بد است ولی خیلی کم است، خیلی خیلی کم است، وطن خیلی خیلی کوچک‌تر از آن چیزی است که احوال انسان را بخواید رنگ بدهد و افکار مؤمن را بخواید رنگ بدهد. ما در درجه اول فرزند دین هستیم، فرزند مکتب هستیم. وقتی کسی به امام صادق^(ع) گفت ای فرزند رسول خدا چرا شما این قدر از سلمان فارسی یاد می‌کنید؟^۶ امام صادق فرمودند قبل از این که به سه دلیل چرایی آن را بگویم اول یک تذکر آیین‌نامه‌ای بدهم، گفتند بفرمایید. حضرت فرمودند لا تقل سلمان الفارسی. راوی پرسید پس چه بگویم؟ حضرت فرمودند: بل سلمان المحمدی. فامیلی سلمان فارسی نیست. فامیلی سلمان را دین تعیین می‌کند. سلمانی که منّا اهل البیت است، از سلمان فارسی تغییر می‌کند به سلمان محمدی. این مطلبی است که در آن می‌خواهند نیت اعمال ما را افزایش بدهند و ضریب اعمال ما را افزایش بدهند.

ما یک خدمات انسان‌دوستانه در مسافرت‌های جهادی سازماندهی می‌کنیم یا به بیانی دیگر رزمندگان ما برای حفظ وطن‌شان رفتند یا نه چون این کشور پایگاه اسلام است، با دفاع از این مرزها از اسلام دفاع می‌کردند. چرا ما بحث شهدا را مطرح کردیم؟ به خاطر این مطلب که ادیان در این مطلب بحث دارند. ببینید سبک دین‌داری و ارائه دین‌ها و رسیدن به قله‌های بحث‌های دینی یک سبک رسمی دارد که آن سبک رسمی از قرار، خیلی سبک قرآنی‌ای هم نیست. وقتی که برای ما از عرفان و عارف شدن گفتگو می‌کنند، اینکه عرفان چیست؟ و عارف کیست؟ این مباحث کلاً قرین می‌شود با یک سری از داستان‌ها راجع به کشف و شهود و فضاهای بالاتر و ارتباط با جنیان و تمثیل برزخی و تجسم‌های برزخی و... که در کتاب‌ها آمده است. و عرفان قرین می‌شود با داستان‌های این‌چنینی که اصلاً تصویر ما راجع به یک متدین عارف کسی است که در این فضاها سیر می‌کند. خواندن کتاب‌هایی که نظیر این سبک را ارائه می‌دهد مثل کتاب‌های عرفانی ما از فصوص و فتوحات مکیه

۶ قال الزّاوی: قلت لأبي عبد الله^(ع): ما أكثر ما اسمع منك سيدي ذكر سلمان الفارسي؟ فقال^(ع): لا تقل سلمان الفارسي، ولكن قل سلمان المحمدي. أ تدرى ما كثرة ذكرى له؟ قلت: لا. قال: لثلاث خلال: إحداهما إبتاره هوي أمير المؤمنين^(ع) علي هوي نفسه؛ والثانية حبّه للفقراء و اختياره إياهم علي أهل الثروة و العدد؛ والثالثة حبّه للعلم و العلماء: راوی حدیث گوید: به امام صادق گفتم: چگونه است که این همه از شما یاد سلمان فارسی را می‌شنوم؟ گفت: نگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی. آیا می‌دانی چرا فراوان از او یاد می‌کنم؟ گفتم: نه. گفت: به جهت سه خصلت: نخست اینکه خواست امیرالمؤمنین^(ع) را بر خواست خود مقدم می‌داشت. دوم آنکه بینوایان را دوست می‌داشت و آنان را بر مالداران و دنیاداران ترجیح می‌نهاد، و سوم دوستی وی نسبت به علم و عالمان. (الحیة

و منازل السالکین و امثالهم و خواندن خاطرات عرفا و دینداری به سبک عرفا شما را در فضا می‌برد. این جور کتاب‌ها دست به گزینش‌هایی می‌زند که صرفاً آیات توحیدی، توحید افعالی و توحید ذاتی و توحید صفاتی را در برمی‌گیرد. احتمالاً متوجه می‌شوید چه عرض می‌کنم. وقتی می‌گویند آقایان عرفا، اهل‌الله، این کلمه که گفته می‌شود این بار معنایی را منتقل می‌کند. این بحثی را که خدمتان عرض می‌کنم بحث خیلی مهمی است، خوب دل بدهید، نزد هر کسی این بحث را نمی‌شود گفت. این بحث را در جمع شما جهادگرها می‌توان مطرح کرد.

با ذکر عباراتی مانند آقایان عرفا و... یک سبک خاصی از دینداری در ذهن شما تلقی پیدا می‌کند. در این سبکی که معرفی شد شما هیچ موقع رد پای از آیات دیگر را نمی‌بینید. اگر بنده الآن این حرف را می‌زنم، شما این حرف را آویزه گوش خود بکنید که من مخالف بحث‌های عرفانی نیستم مثل افرادی که مخالفت می‌کنند. نه تنها که مخالف نیستم بلکه دل بستگی‌هایی هم به این مباحث دارم. در این سبک شما هیچ گزارشی از آیاتی که رابطه شما را با خلق تعیین کند، رابطه شما را با اجتماع تعریف کند، شما را به عنوان داعیه‌دار عزت مسلمین معرفی بکند، روابط بین‌الملل شما را تنظیم بکند، تکلیف غزه و امثالهم را روشن بکند، نمی‌بینید. در این سبک دینداری شما کاملاً در فضا هستید. ما خدا را شکر می‌کنیم که در زمانی متولد شدیم که بعد از دوره شهدا و بعد از دوره امام بود. اگر دوره شهدا نبود و دوره امام نبود و این انقلاب که اتفاق نبود و بخت و اقبال و شانس نبود، قابل توجه آنهایی که هر حادثه‌ای را بر اساس شانس توجیه می‌کنند که بالاخره امامی بود و آمد و یک کاری کرد و... نه امام کارستان کردند، امام هدف اصلی انبیا را در قالبی پیاده کردند، هدف کلی قرآن را پیاده کردند، ما باید خدا را شاکر باشیم که بعد از دوره امام و شهدا تنفس می‌کنیم، چرا؟ به دلیل اینکه اگر شهدا نبودند قالب دینی که از قالب‌های دینی باقی می‌ماند همان قالب اول بود. ولی امام و شهدا با قالب دیگری دین را معرفی کردند، آنها دست به معرفی تازه‌ای از عرفان زدند، عرفان مجاهدانه، عرفان جهادی، مؤمن جهادی، مؤمن مجاهد.

شما در این سبک مواجه هستید با جوانانی که به غایت عارفانند و امامی که برای احدی تره خُرد نمی‌کند. با اخلاق حضرت امام آشنا هستید. وقتی که همه می‌گفتند «ما همه سرباز توایم خمینی» حضرت امام می‌گفتند نه تو سرباز منی نه من سرباز توام، ما همه سرباز خدائیم.^۷ وقتی که از انقلاب

(۷) [یکی از حضار: ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی] ما همه سرباز خدا هستیم ان شاءالله. نه تو سرباز منی، نه من سرباز تو. همه ما با هم قیام کردیم که اسلام را در اینجا زنده کنیم و ان شاءالله، به سایر جاها

می‌گویند و می‌گویند که انقلاب چه شد و چه می‌شود امام جواب می‌دهند که نه به دست من بود نه به دست تو بود و نه خواهد بود... اصلاً با کسی کاری ندارد، امامی که این‌طور در جان‌های رزمندگان انقلاب می‌کند، امام می‌فرماید: من در مقابل شما احساس حقارت می‌کنم.^۸ امام در مقابل آن چهره‌های غبارآلود و خسته می‌فرمایند من در مقابل شما احساس حقارت می‌کنم. این حرف امام است. امام و شهدا سبکی از دینداری را معرفی کردند که سبکی مجاهدانه است، در فضا نیست، کاملاً در متن اجتماع و جامعه است و همان اهداف اصلی قرآن را دنبال می‌کند. آن سبک اول دینداری با همه چیز سازگار است. اگر شما هم باشی و خانه‌ات، می‌توانی عارف باشی. اصلاً هیچ ارتباطی با دیگران ندارد. می‌توانی با هیچ کس کاری نداشته باشی. اصلاً در دنیا چه اتفاقی می‌افتد. می‌توانی دنیا را اصلاً رصد نکنی. خودتی و با اذکار و اوراد خودت کار می‌کنی و جلو می‌روی، اتفاقاتی هم می‌افتد و چیزهایی دست آدم می‌آید. به هر جهت کیسه‌ای از کیسه‌های آدم پُر می‌شود. این سبک سبکی است که شهدا متروک کردند.

از قضا نزدیک‌ترین سبک از سبک‌های دینداری به سبک قرآن نه سبک اول که سبک دوم است. ببینید وقتی که شما قرآن می‌خوانید، می‌بینید که شما را به فضا نمی‌برد. ضمن اینکه در تمام آیات توحیدی شما را فرو می‌برد و شما را دغدغه‌دار می‌کند وعده می‌دهد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...» این آیه در سوره مائده و برای اواخر عمر پیامبر است و درست آیه بعد آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ است. یعنی آدم‌هایی که دوست خدا، عاشق خدا هستند و خدا عاشق این‌ها، کارشان چیست؟ اذله علی المؤمنین فروتن در برابر مؤمنین هستند نه خوار و ذلیل چون که روح مؤمن خیلی بلند است. اعزه علی الکافرین عزیز نفوذناپذیر در برابر کفار و اهل جهاد و بی‌باک. اگر اهل آن سبک دیگر و طالب آن بودید انصاف می‌دهید که این سبک، سبک دیگر و چیز دیگری است. از قضا آنهایی که سوگلی ائمه بودند در همین سبکی که شهدا رفته بودند زندگی می‌کردند. این‌ها اتفاقاً بیشتر نظر اهل بیت^(ع) را به خود جلب می‌کردند. افرادی که یک کار واقعی امام را راه می‌اندازد. چه آن موقعی که مالک اشتر بود، چه آن موقعی که امثال هشام‌بن حکم‌ها بودند،

۸) من به این چهره‌های نورانی و بشاش شما، و به این گریه‌های شوق شما حسرت می‌برم. من احساس حقارت می‌کنم. من وقتی با این چهره‌ها مواجه می‌شوم. و این قلب‌هایی که به واسطه توجه به خدای تبارک و تعالی این طور در چهره‌ها اثر گذاشته است، احساس حقارت می‌کنم. (صحیفه امام/ ج ۱۳/ ص ۳۹۱)

زمان، زمان شبهه بود، می آمدند شبهه های علمی مطرح می کردند، امام صادق^(ع) با چشمان شان از میان در خیمه دنبال هشام می گشتند. خوب امام می توانستند جواب دهند ولی قرار نیست همه چیز را امام جواب دهد، آن وقت می گفتند امام یار ندارد. پرده خیمه را بالا می زدند و با چشمانشان دنبال هشام بن حکم می گشتند. همین که چهره هشام را می دیدند، برق در چهره امام صادق^(ع) نمایان می شد. در تاریخ هم نیامده که اینان صاحب کشف و شهود بوده اند یا نه. کشف و شهود را دادند، دادند، ندادند هم ندادند. مهم این است که چه قدر تابع این هستید که مجاهدانه کار را راه بیاندازید.

شما این را از حضرت علی^(ع) شنیده اید، بارها گفته ام باز هم می گویم، لاقبل برای خودم جا دارد. مالک اشتر به عنوان یار امیرالمؤمنین که اهل کشف و کرامت هم نبوده است، اهل تو فضا رفتن هم نبوده است. همین کمیلی که وقتی حاکم هیت می شه کار امام را راه نمی اندازد، امام از دست ایشان شاکمی هستند. در نهج البلاغه امام برای او نامه می نویسد و می گوید که تو به چه درد من خوردی؟ نه شدتی داشتی که دشمنان را بترسانی نه مملکت را درست کردی؟ غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ^{۱۰} از آن طرف مالک اشتر است. مالک کسی است که در روایات ما داریم امر امام شدید بود مادامی که مالک بود. یعنی امام شدید می تاخت تا زمانی که مالک بود، زمانی که مالک نبود علی ابن ابی طالب^(ع) هم علی ابن ابی طالب^(ع) نبود. این خیلی حرف است یعنی کنار دست امام کسی باشد که امید حربه های امام باشد. وقتی امام داد می زند خیالشان راحت است که یک نفر هست که کار را جلو می برد. بعد زمانی که خبر شهادت مالک را به امیرالمؤمنین می دهند امیرالمؤمنین می فرمایند رفتن تو کمر عالم را شکاند، خیلی حرف است. یک عالمی باید به خودش بیالد که مالک در آن قدم می زد. و هر موجودی که آمده آیا موجودی مثل مالک می تواند دوباره بیاورد. آیا امیدی هست که کسی مثل مالک بیاید. بعد تعریف هایی از ایشان می کنند که خیلی بلند است. هیچ عارف معتکفی به اعماق وجود مالک نمی تواند دست پیدا کند^{۱۱}. و هیچ پرنده ای به بلندای اندیشه او نمی پرد. چرا؟ چون کار امام را راه می اندازد.

(۱۰) أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ وَ تَكْلُفَهُ مَا كُفِيَ لَعَجَزٌ حَاضِرٌ وَ رَأْيٌ مُتَبَرِّزٌ وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرِيْسِيَا وَ تَعْطِيْلِكَ مَسَالِحِكَ الَّتِي وَ لَيْتَاكَ لَيْسَ لَهَا بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يُرَدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شِعَاعَ فَقْدِ صِرْتِ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَاتِكَ عَلَى أَوْلِيَانِكَ غَيْرِ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ (نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی/نامه ۶۱)

(۱۱) چون خبر شهادت اشتر به امیرالمؤمنین^(ع) رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا بر مالک که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البته بزرگترین ستون و صخره آن بود، و اگر از سنگ بود همانا سنگ سختی بود، مالکا! راستی که بخدا سوگند مرگ تو جهانی را ویران ساخت، و مویه کنان بر چون توئی باید مویه سر

معرفتش نسبت به امام بالاست و کار امام را راه می‌اندازد.

این سبک سبک خاصی از دینداری است که شهدا این سبک را معرفی کردند. نه این که این سبک وجود نداشته و این معارف نبوده، این معارف بوده ولی مثل چیزهایی که رفته‌رفته خاک می‌گیرد و در قفسه‌ها می‌ماند و کسی سراغ آنها نمی‌رود و راجع به آنها فکر نمی‌کند. امام و شهدا این کتاب خاک خورده را از قفسه‌ها بیرون آوردند و یک عرفان دیگر را معرفی کردند به نام عرفان مجاهدانه. که این حرکت جهادی شبیه‌ترین حرکت‌هاست به حرکت رزمنده‌ها، همان روحیات، همان حالات، همان فکر و باید همان طوری شود. باید همان فضا، همان نیت‌ها احیا شود تا شبیه‌ترین نقطه‌ای شود که ما در عرفان داریم و نزدیک‌ترین نقطه‌ای که ما به قرآن داریم باقی بماند. تا سبک شهدا باقی بماند. و چیزی که می‌تواند این سبک را نگه دارد این است که در مسافرت جهادی آن الگو یک بار دیگر بازخوانی شود و در سال طبق آن عمل شود. این اردو همایش عرفان مجاهدانه است. پس بنده مسافرت جهادی را تعریف می‌کنم به همایش عرفان مجاهدانه. آن موقع رنگ همه چیز تغییر می‌کند و رنگ خدایی می‌گیرد. آن وقت بیل زدن و شوخی کردن و نکردن ما و همه کارهای ما عبادت می‌شود و همه چیز آن می‌شود رُشد یعنی همه چیز آن، انسان را بالا می‌برد. جهادی این طوری است؛ چون در این مسیر قرار گرفته است، مسیر همایش عرفان مجاهدانه. در این مسیر که قرار گرفته حالا ممکن است فردی بگوید آقا من به نیت مثلاً بنی بشر و نوع‌دوستی شرکت کرده باشم. حتی ممکن است این نیت‌ها برای راه افتادن و شروع راه نیت‌های خوبی باشد ولی باید آن را رشد داد، مانند شهدا. شهدا (بالاخره ما رفقای شهید داشتیم)، بعضی از شهدا می‌رفتند جبهه برای مسلسل بازی، باورتان می‌شود؟ شما روز اولی که می‌آمدید جهادی چند سال داشتید؟ چهارده پانزده سال، چی می‌فهمیدید؟ ولی الآن دید شما در یک افق و حوزه بالاتری باز شده است. این اردو رفتن‌ها رشد می‌دهد. آن زمان هم می‌گفتند که این جبهه رفتن‌ها رشد می‌داد. یعنی وقتی که به جبهه می‌رفتند و تجربه می‌کردند و می‌دیدند افق فکری آنها رشد می‌کرد.

علاوه بر این، این فضا فضایی است که ویژگی خاصی دارد که نمی‌دانم چه قدر می‌شود به آن توجه

دهند. سپس فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، و الحمد لله رب العالمین «ما همه از خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت، و سپاس ویژه پروردگار جهانیان است»، خداوند من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می‌گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است، خداوند مالک را رحمت کند که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شتافت، با اینکه ما با خود عزم کرده‌ایم که بر هر مصیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا^(ص) صبر پیشه سازیم که راستی آن بزرگترین مصیبت است. (امالی شیخ مفید-ترجمه استادولی / ص ۹۷)

داد. ببینید یک خیرات و برکاتی در بعضی از عبادات مشخص است. مثل اینکه شما بنشینید یک دعای کمیل بخوانید و یک لیتر گریه کنید. یک عباداتی هم هست که در کیسه آدم خیلی چیز می‌ریزند ولی شما خیلی نمی‌فهمی. مثل احترام به والدین، احترام به والدین عبادتی است که شما فکر نمی‌کنید مانند خواندن دعای کمیل است. خیلی متوجه نمی‌شوید ولی کوچکترین کاری که بکنید خیلی به شما می‌دهند. حالا چه فرقی ما بین این دو است؟ نکته مهم این است که این عبادات جزو عبادات عجب‌آور نیست. چون به طور مستقیم آدم را هوا نمی‌گیرد. خدمت به محرومین، خدمت به این پابره‌نه‌هایی که به قول حضرت امام که با کسی تعارف نداشتند، ولی نعمت هستند، من در جایی گفته‌ام ولی نعمت یعنی چه، خیلی حرف بزرگی است. امام فقیه است، فقیه مفهوم ولی را می‌فهمد که چه چیزی می‌گوید. ببینید گاهی اوقات ما روی دنده تعارف می‌افتیم و هر چه به دهنمان می‌آید می‌گوییم، ولی کسی در حد امام می‌فهمد که چه چیزی می‌گوید. ولی نعمت هستند یعنی اینکه خیلی از ارزاقی که به شما می‌دهند از همین کانال می‌دهند. به واسطه آنها می‌دهند، این یعنی ولی نعمت. به واسطه آنها می‌دهند به ما. یک سری ضعفایی در جامعه هستند که این ضعفاً اصلاً خود بودنشان نعمت است. ببینید بحث تکوین و تشریح خلط نشود که حالا ما باید کاری بکنیم که یک سری ضعفاً در جامعه ایجاد بکنیم چون موجب برکات و... هستند، نه همیشه در جامعه ضعفایی هستند این امر را همیشه خداوند به صورت تکوینی چینش می‌کند. ما از نظر تشریحی وظیفه‌ای داریم ولی خداوند از نظر تکوینی کار خودش را می‌کند. *اللَّهُ يَسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ*^{۱۲} این سنت خداست، بسط و قبض رزق را خدا مدیریت می‌کند. بسط و قبض یعنی تکوین، همیشه یک چینشی در عالم وجود دارد. البته اشکال ما فقط این است که گرفتار این اعتبارات می‌شویم. این مالکیت‌ها مالکیت‌های اعتباری است. ما برای این که زندگی روزمره خودمان را انجام دهیم گاهی اوقات اعتباریاتی برای خودمان تعریف می‌کنیم که درست است، اما فراموش می‌کنیم که این‌ها اعتباریاتی است که اختیار کردیم. مثلاً شما می‌توانید رئیس را بکنید مرئوس، جای این دو را با هم عوض کنید، این‌ها اعتباریاتی است. فرض بفرمائید این میکروفون برای من است. الآن من هستم و این، این وسط اصلاً ملکیتی نیست. این اعتباریاتی را شرع قبول کرده است. به عنوان پراتزی این بحث را باز می‌کنم و می‌بندم و بحث خودمان را ادامه می‌دهیم.

یک زمانی شما صحبت از ملکیت حقیقی می‌کنید مانند مالکیت شما بر خاطرات خودتان، هر چیزی

که وارد ذهن شما شود شما مالک حقیقی آن هستید، هیچ کسی نمی‌تواند آن را از شما بگیرد چون اصلاً مالکیتی بر آن ندارد، شما هستید و آن مطلبی که وارد ذهن شما شده و یک رابطه که رابطه‌ای واقعی است. ولی این میکروفون این‌طور نیست. یعنی من هستم، این هست و هیچ چیز دیگری هم این بین نیست. این می‌شود مالکیت اعتباری، لذاست که امکان سلب یا غضب این از من وجود دارد. شما خاطرات من را از من که نمی‌توانید غضب کنید. وجود این اعتباریات ایرادی ندارند منتها الان این اعتباریاتی که ما وضع کردیم رنگ حقیقت به خودشان گرفته‌اند. ما اصلاً حواسمان نیست. همه این کوه‌ها برای من است، خوب چه اتفاقی افتاده است. چه حقیقتی به وجود آمده است. می‌گوید اگر همه این کوه‌ها برای من باشد همه را می‌فروشم تا یک هواپیمای خصوصی بخورم. هواپیما می‌خرد تا داخل آن بنشیند، خوب من هم داخل آن می‌نشینم. گاهی اوقات ما یک چیزهایی می‌سازیم بعد روی آن‌ها آن قدر مانور می‌دهیم که برای ما واقعی می‌شوند. مثل کسی که یک فیلم ترسناک می‌بیند، بعد شب از خانه که بیرون می‌رود می‌ترسد. وقتی از او می‌پرسی از چه می‌ترسی می‌گوید از دراکولا. حواسش نیست که این را خودش ساخته، پروراند و حالا از همان می‌ترسد. متوجه نیست اصلاً اینها حقیقت ندارند. یک سری اعتباریاتی است که هیچ حقیقتی ندارد و ما هم دائم با آن‌ها خوشیم. یک وقت علم است، علم خوب است. ولی یک موقع اعتباریات است. طرف عشق می‌کند از این که این وسیله را دارد یا غصه می‌خورد از این که آن را ندارد. یک موقع است که ما با همین اعتباریات داریم عشق می‌کنیم، اصلاً لذت می‌بریم. اعتباریات برای ما رنگ حقیقت گرفته‌اند. تمام هم و غم ما این اعتباریات شده است. این که فرموده‌اند: *قَدَرِ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ*^۳ اصلاً هم یعنی غم، قیمت آدم به اندازه همت اوست یعنی برای چه چیزهایی غصه می‌خورد، طرف کنکور قبول نمی‌شود های‌های گریه می‌کند. قیمتش همین قدر است. این قدر بیشتر نمی‌ارزد. نه این که عاشق علم است و چون به آن نرسیده این‌طور باشد، نه.

برگردیم به بحث، خدا امر تکوینی خود را انجام می‌دهد ولی ضعفا در جامعه ولی نعمت هستند. این یک منطق دیگر است. در جنگ بدر وقتی که وجود مبارک نبی مکرم اسلام غنایم را به مواسات تقسیم کردند، خوب آن‌ها سیصد و سیزده نفر بودند. بعضی از آن‌ها جنگ‌آور و دلاور و فارس القوم بودند و بعضی هم پیرمرد، به هر حال همه آمده بودند، خوب دقت کنید؛ وقتی اموال به مواسات پخش شد سعد ابن ابی وقاص نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید: یا رسول الله أعطی فارس القوم الذی

یحمیهم مثل ما تعطی الضعیف^{۱۴}؟ به فارس القوم همان مقداری می‌دهی که به ضعیفان می‌دهی؟ حالا جواب پیغمبر، ثکلتک أمک! و هل تنصرون إلا بضعفانکم؟ مگر این نصرت الهی که نازل شد به خاطر کسی جز همین ضعفا بود؟ آن نصرت‌های پی‌درپی به خاطر همین ضعفا آمد. آن نصرت‌هایی که آمد و غنایمی که نصیب تو شده، به خاطر آن‌ها بوده نه این که با تلاش تو چیزی نصیب آن‌ها شده باشد. همین رزقی که رزق بچه است به دست تو می‌دهند که تو به او بدهی، نه این که تو رزق بچه را می‌دهی. این مطلب جزو معارف محکم دین ما است. یعنی بچه رزق خودش را می‌گیرد. منتهای مراتب تقدیر خدا این است که رزق بچه را به دست بابا می‌دهد تا از دست او به بچه داده شود. یعنی بچه رزق خودش را دارد. حالا تحلیل می‌کند و می‌گوید تا بچه ما به دنیا آمد شناس آوردیم یک پروژه خوب به ما پیشنهاد دادند و.. نخیر آن رزق بچه بوده که به این طریق داده‌اند.

این‌ها ولی نعمت هستند. همین دل این‌هاست که وقتی به امیرالمؤمنین گفتند که فاصله زمین تا آسمان چه قدر است؟ حضرت به امام حسن نگاه کردند و ایشان که در ظاهر بچه خردسالی بودند فرمودند: مَدُّ الْبَصْرِ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ^{۱۵} اگر فاصله فیزیکی بین زمین و آسمان را می‌گویی هر چه قدر چشم کار می‌کند و اگر فاصله معنوی میان زمین و آسمان را می‌گویی دعای مظلوم است. دعای مظلوم داعی است که فاصله زمین تا آسمان را پر می‌کند. کم توفیقی با ما همراه نیست توفیق خدمت به محرومین.

وقتی تاریخ قرآن و تاریخ انبیا را نگاه می‌کنی نشان می‌دهد که همین پابره‌نه‌ها مدافعان اصلی انقلاب‌ها در طول تاریخ بوده‌اند. از حضرت نوح^(ع) بگیرد که به او می‌گویند این اردلون چه کسانی هستند که اطراف خودت جمع کردی؟ ما به تو ایمان بیاوریم یا اطاعت از اردلون؟ معنای رذل در اینجا طبقه پست و پایین اجتماعی است. از قضا همین‌ها بودند که به پیامبران ایمان می‌آوردند. شما همین تهران را نگاه بکنید، جسارت به دوستان نشود ولی وقتی قسمت بالای شهر که تشریف می‌برید می‌بینید که اسامی کوچه‌ها و خیابان‌ها همه بوستان و گلستان و یاس و زنبق و... پایین که می‌روی

(۱۴) لما قَسَمَ رسول الله^(ص) غنائم بدر، قال سعد بن أبي وقاص: يا رسول الله! أعطى فارس القوم الذي يحميهم مثل ما تعطى الضعیف؟ فقال النبي^(ص): ثکلتک أمک! و هل تنصرون إلا بضعفانکم؟ (الحیة با ترجمه احمد آرام/ ج ۲/ ص ۸۰)

(۱۵) روی عن أبي جعفر عليه السلام قال: بينا أمير المؤمنين عليه السلام في الرحبة والناس مترامون فمن بين مستفت و من بين مستعد، إذ قام إليه رجل فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمة الله و برکاته... فقال الحسن^(ع) و بين السماء و الأرض دعوة المظلوم و مدّ البصر (تحریر المواعظ العديده/ ص ۵۲۵-۵۲۶)

در هر کوچه‌ای می‌بینی چندتا شهید داده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند طرف از درد بی‌پولی رفته شهید شده، نمی‌فهمد که این حرف را می‌زند، کسی از درد بی‌پولی جانش رو فدا می‌کند؟ او نمی‌فهمد که سنت تاریخ این بوده است.

آن اوائل گروهی از مشرکین به مدینه آمدند.^{۱۶} به پیغمبر گفتند که جلوی در مجلس نشین، برو بالای مجلس بنشین تا ما هم که با تو کار داریم بیاییم بالای مجلس. بعد گفتند این‌ها چه کسانی هستند که اطراف خودت جمع کردی. در روایت آمده که گفتند بوی گند زیر بغل‌های اینها ما را آزار می‌دهد. لا اقل برو صدر مجلس بنشین که ما هم تو را می‌خواهیم ببینیم بیاییم صدر مجلس بنشینیم، به هر حال ما نزد تو می‌آییم ولی تو هم رعایت شأن ما را بکن. اصحاب ناراحت شدند و رفتند در زاویه‌ای از مسجد نشستند. آیه نازل شد: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا»^{۱۷} پیغمبر؛ البته وقتی می‌گوید پیغمبر در حقیقت ما را هم خطاب قرار داده است، که ای پیامبر جان خودت را عادت بده که با همین ضعفا بگردی وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ این کسانی که لَوْجِه الله دور تو جمع شده‌اند بدون هیچ امیدی؛ واقعا کسانی که قبل از فتح مکه دور پیامبر جمع شدند با چه امیدی جمع شده بودند، شما حساب بکنید به پیغمبر ایمان آوردن یعنی کتک خوردن؛ به پیغمبر ایمان آوردن یعنی شعب رفتن، به پیغمبر ایمان آوردن یعنی گدای مدینه شدن، به پیغمبر ایمان آوردن یعنی اگر جزو انصار باشی وسط خانه پرده بزنی تا مهاجرین بیایند در خانه شما زندگی کنند، همه این‌ها برای خدا، در ادامه می‌فرماید: «وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا» از این‌ها چشم برنگردانی طرف آدم‌هایی که به قول امیرالمؤمنین ته گلویشان از بس که سیر هستند ترش کرده است، نکند از آن‌ها چشم برگردانی به سوی این افراد، وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا كَسَانِي كِه امرشان فُرُط است، پیامبر بلند شدند رفتند کنار اصحاب نشستند و فرمودند: «مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَات» زندگی با شما، مردن با شما؛ با شما من زنده می‌مانم و با شما می‌میرم.

(۱۶) فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ جَلَسْتَ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ نَحَيْتَ عَنَّا هَؤُلَاءِ وَ رَوَّيْتَ صُنَانِيهِمْ وَ كَانَتْ عَلَيْهِمْ جِبَابِ السُّوفِ جَلَسْنَا نَحْنُ إِلَيْكَ وَ أَخَذْنَا عَنكَ فَمَا يَمْنَعُنَا مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْكَ إِلَّا هَؤُلَاءِ فَلَمَّا نَزَلَتِ الْآيَةُ قَامَ النَّبِيُّ يَلْتَمِسُهُمْ فَأَصَابَهُمْ فِي مُؤَخَّرِ الْمَسْجِدِ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِئْتَنِي حَتَّى أَمَرَنِي أَنْ اصْبِرَ نَفْسِي مَعَ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَات (الحياة) با ترجمه احمد آرام / ج ۴ / ص ۵۰۶)

این که چنین توفیقی خدا به ما داده است، حالا ما چه کار خیری کرده بودیم یا دعای خیر چه کسی بوده است که خدا این توفیق را به ما عطا فرموده است و ما را به این فضاها آورده است که خدمت این‌ها را بکنیم و این را برای خودمان افتخاری بدانیم، نمی‌دانیم چه چیزی باعث این توفیق بزرگ شده است.

این موضوعی که مطرح شد یکی دیگر از مباحثی است که می‌توان در بحث جهادی و جهاد بیان کرد و از فضاهایی است که می‌توان در اردوهای جهادی آن را باز کرد تا رفته‌رفته جهادی مضمحل نشود و تبدیل به چیزهای دیگری نشود. یک بار دیگر هم خدمتتان گفته بودم جهادی به دلیل پتانسیل‌های خیلی بالا قابلیت خراب شدن بالایی دارد، هر چیزی که پتانسیل بالایی دارد قابلیت خراب شدنش هم بالا می‌رود. و مسافرت جهادی اگر مراقبت نشود و دائم به خودمان تذکر ندهیم که الآن چه کار می‌کنیم، هدف‌مان برگراری همان همایش عرفان جهادی است یا خیر که اگر این بود به فضل خدا چیزهای دیگری هم داده می‌شود. در پایان هم حدیثی را هدیه می‌کنم. ببینید همه خدا را دوست دارند، اینکه ما خدا را دوست داشته باشیم خیلی امر مهمی نیست اما این که خدا هم از ما راضی باشد خیلی مهم است. یک حدیثی است از جمله احادیثی که املائی است، یعنی امام به راوی می‌گویند بنویسد. راوی از امام حسن عسگری^(ع) می‌پرسد که اگر من بخوام سلام جامعی به ائمه بدهم چگونه سلام بدهم؟ در این سلام‌هایی که می‌فرمایند سلامی است به امام رضا^(ع) که هر وقت که حالتان مناسب بود و خواستید به ایشان توجهی بکنید این صلوات مناسب است *اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ بِنِ مُوسَى الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ^{۱۸} خداوندا بفرست سلام و صلوات بر علی ابن موسی الرضا الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ* که تو از او راضی هستی *رَضِيَتْ بِهِ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ* هر کسی که تویی خدا از او به واسطه امام رضا از او راضی می‌شوی، خیلی عجیب است. مثل این که ظهور اسم یا سریع‌الرضا امام رضا^(ع) است. بعد در انتهای صلوات هم به خدا می‌گویی *أَنْكَ جَوَادُ كَرِيمٍ*، عبارت‌های دیگری هم داریم *أَنْكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* ولی انگاری این خدای امام رضاست. به هر جهت کیسه همه ائمه پر است ولی گویا امام رضا^(ع) چیز دیگری است.

بالنبي و آله الفاتحه مع الصلوات